

سخن روز

کدام انتخاب

برای کدام زندگی؟



نگاهی به روز ۱۶ آذر

سرکوب‌ها، طرح‌های جداسازی جنسیتی در کلاس‌های درس، سرویس‌های حمل و نقل دانشگاه و سلف‌های غذاخوری را پیش برد. سپس اقدام به ایجاد دانشگاه‌های تک جنسیتی و محدود کردن رشته‌ها کرد. بومی‌گزی، اجباری کردن چادر در بعضی موارد و برخورد حراست با پوشش دختران دانشجو در دانشگاه‌ها از جمله اقدامات دیگری بود که در این دوره صورت گرفت. این‌ها تدابیر مشخصی بود که برای سرکوب و کنترل دانشجویان دختر به اجرا در آمد. دلیل اصلی این اقدامات این بود که رژیم حضور قدرتمند زنان به ویژه نسل جوان را در مبارزات سال ۸۸ به چشم دیده بود و به ظرفیت رادیکال این نیرو به خوبی آگاه بود. به موازات این اقدامات طرح‌های مربوط به پولی‌تر کردن دانشگاه‌ها از طریق جذب محدود دانشجویان در رشته‌های روزانه و تأسیس دانشگاه‌های غیرانتفاعی و پردیس‌های بین‌الملل و توسعه‌ی دانشگاه‌های آزاد، در محافظه‌کارتر کردن دانشجویان و ترس از اخراج یا متضرر شدن در جامعه‌ای که تعداد زیادی از فارغ‌التحصیلان بیکار را در صفوف ارتش ذخیره‌ی خود دارد، تأثیر داشت. بنابراین، رکود جنبش دانشجویی همانند افت گاه به گاه اعتراضات سیاسی در جامعه و سایر جنبش‌های مردمی اساساً ناشی از سرکوب‌های وحشیانه‌ای است که نظام حاکم علیه فعالین سیاسی اعمال می‌کند و تحلیل‌های رفرمیستی به رکود بیشتر این فضا دامن می‌زند.

امسال در دانشگاه تهران جمعی

و آزادی به میدان آمد. از همان زمان، قطب چپ دانشجویان به مدت ۴ سال، جنبش دانشجویان رادیکال را نمایندگی کرد. این حضور، برخلاف سانسور آشکار اصلاح‌طلبان و نماینده‌ی دانشجویی آنها یعنی دفتر تحکیم وحدت، از دیدگان دانشجویان آن سالها پنهان نماند و دولت وقت در سال ۸۶ به سرکوب وحشیانه‌ی این طیف دانشجویی دست زد و جنبش دانشجویی با افت و خیز تا سال ۸۸ که مردم نیز به خیابانها آمدند و جنبش سراسری علیه حاکمیت را به راه انداختند، در دانشگاه پا برجا بود.

در سالهای اخیر، جنبش دانشجویی در رکود به سر می‌برد. برخی افراد چون طبرزدی (زندانی سیاسی) این پدیده را نتیجه‌ی تمایل دانشجویان در حفظ امنیت خود و پرداختن به اقدامات فرهنگی می‌دانند (مصاحبه‌ی طبرزدی با برنامه‌ی صفحه‌ی آخر صدای آمریکا)، برخی هم چون مهدی شیرزاد (فعال دانشجویی) این پدیده را نتیجه‌ی دخترانه شدن فضای دانشگاه‌ها و عدم تمایل دختران به فعالیت سیاسی می‌دانند! (روزنامه شرق). تحلیل اول یک تحلیل رفرمیستی و تحلیل دوم تحلیلی مردسالارانه است. درست این است که ساختار حاکم با نقشه‌های مختلف از قبیل ستاره دار کردن دانشجویان معترض و اخراج شان از دانشگاه، شناسایی و دستگیری و سرکوب دانشجویان مبارز، اخراج و بازنشسته کردن استادانی که مورد تاییدش نبودند، سعی در کنترل دانشگاه‌ها و فرو نشانیدن جنبش دانشجویی کرد. همراه با این

روز دانشجوی امسال در دانشگاه‌ها، بیش از آنکه جنبش دانشجویی را نمایندگی کند، کنفرانس‌های تبلیغاتی متنوعی را به همراه داشت که طیف‌های مختلف نظام، عرض اندام کرده و تلاش کردند تا برای انتخابات پیش رو در اسفند ماه یارگیری کنند.

جنبش دانشجویی در عمر سی و هفت ساله‌ی جمهوری اسلامی متناسب با شرایط سیاسی جامعه و به اشکال گوناگون، اعتراض عمومی و فضای سیاسی حاکم بر جامعه را نمایندگی کرده است. سالهای آغازین حاکمیت اسلامی، دانشگاه‌ها عرصه‌ای برای نبرد میان ایده‌های گوناگون در میان روشنفکران و احزاب بود. صحنه‌ی بحث‌ها و مجادلات پرشور میان کمونیست‌های انقلابی و دیگران بر سر سمت و سویی که جامعه باید برود و انقلاب تا رهایی کامل ادامه یابد. اما جمهوری اسلامی برای تثبیت موقعیت خود، به اسم انقلاب فرهنگی، این سنگرهای مبارزاتی را به مدت چهار سال تعطیل کرد، دانشجویان کمونیست و مبارز را به بند کشید و کشت و استادهای مترقی را خانه نشین کرد.

در دوره‌ی معروف به اصلاحات، ۱۸ تیر یکی از مهمترین مبارزات دانشجویی را رقم زد و پس از آن، علیرغم سرکوب دانشجویان و کشته شدن تعدادی از آنها، جنبش دانشجویی برای چندین سال با اقدامات فرهنگی و مطبوعاتی، به حیات خود ادامه داد و در سال ۸۲ علیه شرایط وخیم اقتصادی، با شعار نان

پرده ی اول: وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در اوایل ماه آذر اعلام می‌کند که داعش علاوه بر کشورهای غربی، ایران را نیز در لیست حملات خود قرار داده و قصد دارد در ایام «اربعین حسینی» در شهرهای ایران عملیات کند. در ادامه پس از اینکه «قدرت بلامنازع» جمهوری اسلامی به رخ کشیده می‌شود، به مردم هشدار می‌دهد که در صورت مشاهده‌ی هر مورد مشکوکی فوراً با شماره‌های «دفتر اطلاعات مردمی» تماس بگیرند.

پرده ی دوم: خیابان‌های شهرهای بزرگ، ورودی‌های مترو و میدان‌ها در قرق زره پوش‌ها و نیروهای مسلح قرار می‌گیرند و شبیه شهرهای میلیتاریزه شده می‌شوند. گشت‌های خیابانی دست به تفتیش مردم می‌زند تا «مب‌های احتمالی» را کشف کنند. در سحرگاه، مردمی که عازم کار روزانه هستند بازرسی و پرس و جو می‌شوند و شب هنگام در ایست‌های بازرسی که خیابان‌های بزرگ را به دو بخش تقسیم کرده، بار دیگر به عنوان «عناصر مشکوک» با خشونت تفتیش و بازخواست می‌شوند. خودروها در جستجوی نشانه‌ای از حضور داعشی‌ها، زیر و رو می‌شوند. فضایی مشابه فضای حکومت نظامی بر شهرهای بزرگ حاکم می‌شود.

پرده ی سوم: سیمای جمهوری اسلامی فیلم‌هایی به ظاهر مستند از عملیات شبه نظامیان شیعه‌ی وابسته به خود در عراق و سوریه علیه نیروهای داعش پخش می‌کند که به مقرهای داعش حمله برده و گام به گام مناطقی را از وجود آنان پاک می‌کنند. هم‌زمان فیلمی از یک داعشی اسیر شده

ادامه در صفحه بعد

را نمایش می‌دهند که می‌گوید: «هر ایرانی که بینیم سرش را فوراً قطع می‌کنیم. چون ایرانیها رافضی و مرتد هستند و یهودی های مسلمان اند». وقتی بازجو از او می‌پرسد پس چرا به یهودی ها در اسرائیل ضربه نمی‌زنید پاسخ می‌دهد: «لجستیک ما را اسرائیل، عربستان و قطر تامین می‌کنند». همراه با پخش این فیلم به مردم یادآوری می‌کنند که با فداکاری و خون سربازان گمنام جمهوری اسلامی، آنان در آسایش و امنیت قرار گرفته اند.

پرده ی چهارم: بر بستر فضای ایدئولوژیک و عملیاتی شکل گرفته توسط جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات، دو وضعیت روحی روانی و سیاسی در جامعه شکل می‌گیرد: ۱ - حس رعب و وحشت از امکان حضور داعش و از فضای تیره ی جامعه و ۲- به دنبال منجی گشتن برای نجات از این وضعیت، و با همه ی نفرت از جمهوری اسلامی آن را پناهگاه «ناگزیر» دیدن.

آیا این نمایش سر تا پا دروغ و عوافریبی است؟ مسلماً این دو وجه اصلی و برجسته در سیاست های تبلیغاتی جمهوری اسلامی است. اما جمهوری اسلامی با ضرورت هایی واقعی روبرو است که به روش خود به آن ها پاسخ می‌دهد. این ضرورت ها کدامند؟

جمهوری اسلامی یک پای جنگ های ارتجاعی در منطقه است که امروزه شکل رو در رویی با نیروهای داعش را نیز به خود گرفته است؛ و این می‌تواند پیامدها و یا امکان دست زدن به اقدامات انتقام جویانه از سوی داعش را درون مرزهای جمهوری اسلامی به همراه داشته باشد. امضای قرارداد هسته ای و تفاهم میان جمهوری اسلامی و امپریالیست های غربی به خصوص آمریکا، امضای قرارداد و تفاهم برای قالب بندی مجدد ایران در چارچوب نظام جهانی سرمایه داری است. امری که سهل و آسان جلوه نرفته و جامعه را وارد یک دوران پر تلاطم خواهد کرد. تضادهای درون هیئت حاکمه به شکل هایی حاد از نو سر بلند کرده است. هنگامی که حسن روحانی به دولت فرانسه به خاطر کشتار مردم پاریس توسط داعش پیام تسلیت فرستاد، روزنامه های معروف به راست افراطی (مانند روزنامه ی وطن امروز) عنوان بیشرمانه و غیر انسانی «بفرمائید شام» را استفاده کرد و تلویحا از جنایت پاریس ابراز خشنودی کرد. برخی از منتسبین به این جناح در سخنرانی های شان گفتند که باید دسته جات

چریکی درست کرد تا همین کار را در آمریکا انجام بدهند! در زمینه ی ایدئولوژیک و ارزش های دینی و استفاده از آن، آخوندی از یک جناح در میزگرد تلویزیونی تکه ای می‌اندازد و می‌گوید: «تفاسیر قرآنی از حجاب متفاوت است» و روز بعد بیلبوردهایی در سطح شهر به چشم می‌خورد که یک بسیجی خطاب به غیب می‌گوید: «حاجی اینجا روسری ها عقب نشینی کرده... دشمن محاصره مون کرده...!» یک جناح توافق هسته ای (برجام) را هوشمندانه ترین اقدام کابینه ی روحانی می‌داند و جناح مقابل که در نتیجه ی تغییر و تحولات جاری امکان به بیرون پرتاب شدن و یا تضعیف موقعیت‌اش در قدرت سیاسی است، این اقدام را تسلیم شدن به امپریالیست ها می‌خواند. و هر دو با اتکاء به اظهارات ولی فقیه! یک جناح، قبله‌اش روسیه و پوتین می‌شود و ذکر خیر او و جناح دیگر از ائتلاف علیه داعش صحبت می‌کند بدون دادن اعتبار به پوتین. این ها همه بیان اختلافاتی واقعی درون هیئت حاکمه است. اگرچه این جناح ها هنوز می‌توانند در کنار هم و درون یک دولت همزیستی کنند اما سیاست های متفاوت شان در چگونگی مدیریت جامعه و به گردش در آوردن چرخ های نظام استثمار و ستم و حفظ آن، دوری و نزدیکی با کدام قدرت‌های امپریالیستی، تحکیم ارزش های عقب مانده ی دینی و غیره مرتب این مرتجعین را با هم سرشاخ می‌کند و مانعی در برابر استقرار نظم و ثبات دلخواه برای کلیت نظام شان می‌شود. جنبه ی دیگری که رنگ و لعاب امنیتی جامعه را پر رنگ تر می‌کند، دو انتخابات آتی مجلس اسلامی و مجلس خبرگان رهبری است. برخی مفسرین غربی این انتخابات را یکی از مهم ترین انتخابات در جمهوری اسلامی می‌دانند. رقبا از هم اکنون صف کشی کرده، ائتلاف ها و احزاب جدید شکل گرفته و همه خیز برداشته اند تا در مجلس آتی دست بالا را بگیرند و قوه قانون گذاری را از آن خود کنند. تضادها بر سر نقش و موقعیت نهاد ولایت فقیه و خامنه ای بالا گرفته و اخیراً رفسنجانی صحبت از تشکیل گروهی برای تعیین رهبری کرده است. قابل توجه است که این گروه به هیچکس به جز خامنه ای پاسخگو نمی‌باشد! اگرچه سابقاً نیز اعلام نارضایتی از نقش و اختیارات ولی فقیه درز پیدا می‌کرد اما امروز به طور بیسابقه ای مخالفت خوانی با نهاد ولایت فقیه در لابلای مباحث فقهی و سیاسی به مطبوعات و مجلات رسمی راه یافته و همراه با آن اعلام

نظراتی در مورد جدایی دین و دولت و سکولاریسم. صحبت هایی مانند این که: «بزرگترین پایگاه مخالف بودن با اصل ولایت فقیه در حوزه های علمیه است... در حوزه ی علمیه ی قم وجود دارد و ابراز نمی‌شود در حوزه ی علمیه ی نجف وجود دارد ابراز هم می‌شود. بنابراین ما نمی‌توانیم بگوئیم ولایت فقیه معیار اسلام است. ولایت فقیه یک نظریه ی فقهی است مثل سایر نظراتی که بین فقها وجود داشته و عده ای موافق و عده ای مخالف آن بوده اند... ما در قانون اساسی عنوانی به اسم «حکم حکومتی» نداریم. حکم حکومتی یک بحث نظری فقهی است. آن چه در قانون اساسی داریم تشخیص مصلحت نظام است... اعتقاد داشتن به ولایت فقیه یک امر شخصی است و نباید وارد این عرصه شد... سکولاریسم با لائیسیته فرق دارد. ما امروز سکولاریسم را در بین حوزویان هم می‌بینیم... ممکن است کسی دیندار باشد اما سکولار باشد و معتقد باشد نیازی به ایفای نقش دین در حاکمیت جامعه وجود ندارد. حزب اتحاد ملت ایران اسلامی هم در بردارنده ی نیروهایی است که ممکن است نقش دین در حاکمیت را پر رنگ یا کم رنگ ببینند...» (۱)

اما این ماجرا سوی دیگری هم دارد. وقتی قرارداد هسته ای به امضاء رسید در شهرهایی از کشور بخش هایی از مردم هلهله کنان به خیابان ریختند و دلار تومانی به نشانه ی بهبود وضعیت اقتصادی و رفع گرانی و تورم به دست گرفتند. دیری نگذشت که آب پاکی روی دست شان ریخته شد. دلار مرز ۳۶۰۰ تومان را رد کرد، بهای مایحتاج اولیه سیر صعودی گرفت، قیمت بنزین آزاد شد که به روی زندگی مردم تاثیر مهمی خواهد داشت. بهای نفت ایران در بازار بین المللی به حدود ۳۰ دلار سقوط کرد. کاهش بهای نفت در ساختار اقتصادی وابسته به امپریالیسم که نفت ولایت فقیه واقعی آن است، فشار بسیاری به روی کل اقتصاد و بودجه کشور می‌آورد. برخی کارشناس ها به احتمال رسیدن بهای نفت حتی به ۲۰ دلار اشاره می‌کنند.

با تصویب قطعنامه ی شورای حکام (بالا ترین مقام اژانس بین المللی انرژی اتمی) مبنی بر بسته شدن پرونده ی اتهامات فعالیت های اتمی ایران در روز سه شنبه ۲۴ آذر، بار دیگر بازار فریب و وعده از طرف روحانی و سایر مقامات جمهوری اسلامی رونق گرفت. هر چند این بار سوءظن و بی اعتمادی بیشتر از آن بود که مردم بخواهند به خیابان آمده و شعار «روحانی

متشکریم» را سر دهند. ادعا می‌کنند که تا دی ماه تمام تحریم ها برچیده خواهد شد و کشور گل و بلبل می‌شود. جدا از این که این ادعایی دروغین است، این مساله که در نتیجه ی گشایش های میان جمهوری اسلامی و امپریالیست ها و هجوم سرمایه های خارجی به کشور این اقتصاد ورشکسته تکانی خواهد خورد و دوره ای از ثبات حتماً نسبی اقتصادی برقرار می‌شود، در میانه ی کشمکش های ارتجاعی و پرتلاطم منطقه ای، رقابت های امپریالیستی و رقابت های درون هیئت حاکمه ی جمهوری اسلامی، امری ناروشن است. اما حتا در این صورت نتیجه اش فقر و بندگی بیشتر توده های مردم، عمیق تر شدن شکاف های طبقاتی و ملیتی و جنسیتی و نابودی بیشتر محیط زیست خواهد بود.

مجموعه ی این عوامل و معضلات کنونی مقابل روی جمهوری اسلامی حتا بیشتر از «امکان حمله ی داعش به ایران»، توضیح دهنده ی شکل های تازه ای از سرکوب و ایجاد رعب و وحشت است که جمهوری اسلامی اتخاذ کرده است.

جمهوری اسلامی در طول حاکمیت ضد مردمی اش یاد گرفته که با ابزار دوگانه ی سرکوب و فریب، بحران هایش را از سر بگذراند. اگر زمانی دشمن عمده آمریکا و اسرائیل بودند و یا تحریم ها و با این عنوان مردم را سر کار گذاشتند، وعده دادند، سرکوب کردند و بردند و خوردند، امروز داعش این نقش را برای شان بازی می‌کند. به تجارب تاریخی باید توجه کرد: تمام طول حیات جمهوری اسلامی تاریخ ساختن و پرداختن خطرانی واقعی و یا غیرواقعی برای نظام شان بوده تا از این رهگذر هم به حداکثر بخش هایی از مردم را پشت خود به صف کنند و هم هر صدای مخالفتی را به همین بهانه ساکت کنند. این تاریخ کثیف دولت جمهوری اسلامی است. اسلام سیاسی در عصر کنونی از ایران و با روی کار آمدن جمهوری اسلامی آغاز شد و به بهای تباهی یک انقلاب مردمی و با جنگی تمام عیار علیه تمام مردم ایران. زن و مرد. کرد و ترکمن. کارگر و دانشجو. جمهوری اسلامی خود پدرخوانده ی بزرگ و یک زمینه ساز عروج بنیادگرایی دینی در خاورمیانه و ظهور جریاناتی چون داعش بوده است. امروز دشمنی میان جمهوری اسلامی و داعش نه تخاصم میان دو نیروی بنیاد متفاوت بلکه تضادی است میان دو نیروی ارتجاعی و دینی که بر سر

ضرورت پیشبرد استراتژی انقلابی در کردستان

تاکتیک توجیه کند. آن‌ها می‌گویند که جنبش کردستان جنبش مقاومت است و بایستی با شرکت در سیستم از طریق انتخابات به جایی رسید و برخی از تکرار تجربه سازش نلسون ماندلا و تغییر شکل حکومت در آفریقای جنوبی صحبت می‌کنند.

واقعیت اینست که در اثر تشدید روند جهانی سازی یک قشر بالنسبه قوی از بورژوازی در کردستان ترکیه و همچنین در کردستان ایران و به درجات کمتر در کردستان عراق به وجود آمده و تلاش می‌کند که منافع این بورژوازی را به پیش ببرد. خط سازش و مصالحه خط این طبقه به همراه بورژوازی دلال و زمینداران بطور مثال در کردستان عراق است.

برای این بورژوازی که برنامه هایش را در لفافه طرح های «خود مدیریتی دموکراتیک» و برخی اوقات استقلال کردستان می‌پوشاند تلاش برای دست زدن به انقلاب و ریشه کن کردن سرمایه داری و روابط سنتی مقابل سرمایه داری توهم است. آن‌ها تلاش می‌کنند به هر قیمتی از جمله جانباختن صدها تن در سیستم حکومتی شریک شوند. آن‌ها منافع خودشان را مساوی با منافع کارگران و دهقانان و زحمتکشان قلمداد می‌کنند. تجربه کردستان ترکیه نشان داد که اشکال اداره دموکراتیک مناطقی از شهرها بدون قدرت سیاسی توهمی بیش نیست. ■

کاوه اردلان

راستای درهم شکستن قهرآمیز این دولت ارتجاعی میسر خواهد بود. این جامعه نیاز مبرم به یک انقلاب تمام و کمال دارد: مبارزه ای آگاهانه، سازمان یافته و با اتحاد انقلابی میان همه‌ی مردم ستمدیده و رهبری یک حزب کمونیست. مبارزه ای برای دستیابی به جامعه ای که دیگر در آن نه از جنگ های ارتجاعی اثری است، نه از ستم و استثمار، نه از سرکوب و اختناق، نه از جهل و خرافه و تباهی. این یک انتخاب است. انتخاب میان زندگی برده‌وار، پر از خفت و خواری و زندگی ای آزاد، شاداب، بی دلپره که شایسته بشریت است.

پرده‌ی بعدی این نمایش‌نامه، می‌تواند با داستان شما نوشته شود.

(۱) مجله‌ی مهرنامه آبان ۱۳۹۴ مصاحبه با علی شکوری راد دبیر کل حزب اتحاد ملت ایران اسلامی. (این تشکیلات تازه تاسیس همان حزب مشارکت است که امروز این نام را بر خود گذاشته است). ■

«آتش»

در این میان بارزانی در اقلیم کردستان با کمال وقاحت از حضور نیروهای ترکیه به خاک عراق و در واقع سرکوب ملت کرد از جانب حکومت ترکیه حمایت می‌کند. احزاب اتحایه میهنی و گوران حرف زیادی برای گفتن ندارند.

منافع هیئت حاکمه ترکیه بر ستم ملی استوار است. تاریخ دولت ترکیه مانند دولت های ایران و سوریه و عراق بر کشتار و ستم و تبعیض بر ملیت ها از جمله ملت کرد استوار است. طی چند دهه‌ی گذشته و در طول تاریخ هزاران نفر از مردم کرد و ارمنی بدست ارتش فاشیست حکومت ترکیه و یا مزدوران رنگارنگ آنها به قتل رسیده‌اند.

واقعیت آشکار و تجربه نشان می‌دهد که در چارچوب دولت ارتجاعی ترکیه جایی برای یک صلح عادلانه که در آن منافع زحمتکشان کرد و همچنین ترک لحاظ شده باشد وجود ندارد.

این امر که حزب دموکراتیک خلق ها و پ ک ک واقعیات را نمی‌پذیرند و کماکان بر سازش و مصالحه و شریک شدن در قدرت صحبت می‌کنند دقیقا از ماهیت طبقاتی آن‌ها نشئت می‌گیرد. پ ک ک مجبور شده از نیروهای نظامی خود دفاع کند و با حکومت درگیر شود و فعلا از مشی مصالحه و سازش خود به عنوان بازوی صلح و دیپلماسی یاد کند. پ ک ک به عنوان نیروی اصلی و با نفوذ در جنبش کردستان ترکیه تلاش می‌کند تا استراتژی سازش و مصالحه اش را با عنوان

شدند. در همان حال دمیرتاش برای دیدار با مسئولین اتحادیه میهنی کردستان وارد کردستان عراق شد در حالیکه نیروی هوایی ارتش ترکیه بی ملاحظه روستاها و مقرات پ ک ک در کوهستان قندیل را بی رحمانه بمباران کرد. دمیرتاش برنامه دیدارش را از کردستان عراق نیمه تمام گذاشت و به ترکیه بازگشت.

حالا با گذشت مدت کمی از انتخابات در ترکیه جنگ رژیم فاشیست ترکیه علیه ملت کرد شدت پیدا کرده. حکومت اهداف واقعی خود از مذاکره با پ ک ک و رسیدن به صلح را روشن کرده است: هدف، تسلیم بی چون چرا و تن دادن به بردگی و قبول ستم ملی از جانب کارگران و زحمتکشان کرد و دادن امتیازات بسیار ناچیز فرهنگی و بعضا اقتصادی به بورژوازی کرد است.

در این میان نیروهای پ ک ک و حزب دموکراتیک خلق ها سردرگم هستند. از یکسو جوانان هوادار پ ک ک در چند شهر کردستان از جمله دیاربکر کوچه پس کوچه ها را به سنگر نبرد تبدیل کرده و مسلحانه مقاومت می‌کنند و به طور عینی به بیراهه سازش نه می‌گویند و از جانب دیگر رهبران حزب دموکراتیک خلق ها که عملا نقش همدست حکومت را پیدا کرده اند صرفا اردوغان را نصیحت می‌کنند که دست از کشتار مردم بردارد و راه صلح را برگزیند. ولی شانس برای صلح نیست.

چندی پیش حکومت فاشیستی ترکیه انتخابات مجلس اش را زیر چکمه نظامیان با دستگیری وسیع فعالین و مبارزین کرد و حمله به دفاتر حزب دموکراتیک خلق ها در شهرهای مختلف برگزار کرد. علیرغم سرکوب بی وقفه دولت ترکیه، حزب دموکراتیک خلق ها اعلام کرد در انتخابات شرکت می‌کند و پس از پیروزی کذایی حزب عدالت و توسعه اردوغان، اعلام کرد که خود را ملزم به اجرای نتیجه‌ی انتخابات می‌داند.

پس از انتخابات، ارتش فاشیستی ترکیه به بمباران مناطقی از کردستان عراق ادامه داد و در چند شهر کردستان اعلام حکومت نظامی کرد و به دستگیری بیشتر فعالین پرداخت. مزدوران دولتی حتی اقدام به ترور دمیرتاش یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق کردند.

چند هفته پس از انتخابات طاهر ایلیچی حقوق دان و وکیل برجسته کرد در مقابل دیواری که توسط گلوله سوراخ سوراخ شده بود در مورد ضرورت صلح صحبت کرد ولی به فاصله کمی پس از خاتمه این سخنرانی مورد حمله مزدوران وابسته به وزارت اطلاعات ترکیه (میت) قرار گرفت و جان باخت. این ترور این پیام را داشت که با سرکار بودن بورژوازی فاشیست ترکیه و امپریالیسم از صلح خبری نیست. کمی بعد نیروهای ارتش ترکیه به بهانه آموزش دادن پیشمرگان اقلیم کردستان با اجازه مسعود بارزانی رئیس حزب دمکرات کردستان عراق وارد استان نینوا

کدام انتخاب....

منطقه‌ی نفوذ و میزان نفوذ، سهم بری از نظام ستم و استثمار و جای گیری در این نظام، رهبری «امت» با شیعه گری یا سلفی گری و امثالهم رو در روی هم قرار گرفته‌اند. تضاد میان این دو کوچک ترین ارتباطی با توده های مردم که اصلی ترین قربانیان این کشاکش های ارتجاعی‌اند ندارد. اما هر کدام در شرایط فقدان نیرویی انقلابی در صحنه‌ی خاورمیانه ای پراشوب، تلاش دارند تا توده ها را علیه دیگری تبدیل به سیاهی لشکر سیاست و برنامه های ضدبشری خود کنند.

امروز قدرت های امپریالیستی و دولت های مرتجع منطقه، به بهانه‌ی داعش در حال پیشبرد اهداف کلان و خرد خود هستند. امپریالیست ها خاورمیانه‌ی با ثبات را می‌خواهند تا جریان یابی نفت و کنترل آن در میان رقابت های امپریالیستی بدون مانع صورت گیرد و داعش سد و مزاحمی در تحقق این امر است. دولت های بزرگتر منطقه مانند جمهوری اسلامی، ترکیه، عربستان سعودی در این کشاکش

ارتجاعی به دنبال پیدا کردن دست بالا در منطقه‌اند. دولت اسلام گرای اردوغان فاشیست که دارای روابط پنهان و آشکار با داعش است و سرکوبگر مردم کردستان، تحت عنوان مبارزه با داعش و تعلیم نیروهای کرد به کردستان عراق لشکر کشی می‌کند. جمهوری اسلامی به حضورش در سوریه و در دفاع از بشار اسد فاشیست ادامه می‌دهد چون به داشتن متحدینی این چنینی در منطقه نیاز دارد. در جنگ ارتجاعی ای که سوریه به ورطه‌ی آن در غلتیده، در کنار بمباران های امپریالیستی، دولت ارتجاعی بشار اسد، جنایت های داعش، ارتش آزاد سوریه، انواع و اقسام هیولاهای بنیادگرای وابسته به این و آن دولت منطقه، پای جمهوری اسلامی هم در میان است. جمهوری اسلامی نیز همراه دیگر جنایت کاران درگیر در این جنگ مسئول بیش از ۲۵۰ هزار کشته، صدها هزار مجروح، بیش از ۱۲ میلیون آواره از جمعیت ۲۳ میلیونی سوریه، نابودی شهرها و روستاهای این کشور و از بین رفتن میراث های باستانی بشریت است. اگر روزی دادگاهی مردمی برای

بررسی جنایت های صورت گرفته در سوریه و مجازات مسببین اش برگزار شود، بیشک جمهوری اسلامی در صف متهمین ردیف اول خواهد نشست.

پرده‌ی بعدی این نمایش‌نامه را چه کسی خواهد نوشت؟

دایره تفکر مخرب بد و بدتر گسترده شده و علاوه بر رویکرد به جناح های ارتجاعی درون هیئت حاکمه، امروز به جمهوری اسلامی و داعش تسری پیدا کرده است. این آش زهرآگینی است که جمهوری اسلامی برای جامعه‌ی ما پخته است. مردم را در برابر انتخابی قرار می‌دهند که هیچ حاصلی برای آنان ندارد و تنها به تقویت نظام ستمگر جمهوری اسلامی خدمت می‌کند. این چرخه‌ی مرگبار باید درهم شکسته شود و راه دیگری در برابر جامعه گشوده بشود. اما این کار فقط با مبارزه و به راه اندازی جنبش های توده ای علیه سرکوب، علیه گسترش فقر، علیه سیاست های جنگی جمهوری اسلامی در منطقه، علیه سرکوب زنان و ملل ستمدیده، علیه دخالت دین در عرصه عمومی و خصوصی ... و در

چرا وام خودرو جنب و جوش زیادی به راه انداخته؟

مدت زیادی بود که بی رونقی در بازار خرید خودرو، دست اندر کاران این صنعت و مسئولین دولتی را نگران رکود در این عرصه کرده بود. مسئولین خودروسازی‌های بزرگ اعتراف می‌کردند که دیگر نه تولید برایشان با صرفه است و نه انبارهایشان ظرفیت تولید بیشتر را دارد. خودرو سازی‌ها با این روال در رکود گیر کرده بودند و سرمایه‌های شان به چرخش در نمی‌آمد تا سودآوری لازم را برایشان داشته باشد.

اما علیرغم تلاش دولتی‌ها و تبلیغات برای خرید خودرو، از خرید خبری نبود. انتظار در رابطه با نتیجه توافق هسته‌ای و امکان از بین رفتن تحریم‌ها و اینکه ممکن است قیمت‌ها پایین‌تر بیاید برای آن عده از خریداران که امکان خرید داشتند، مطرح بود. دولت حسن روحانی که از کنترل نرخ تورم و جلوگیری از افزایش آن سخن می‌گفت و این برگ برنده‌اش در مقابل جناح رقیب بود، امروز در رابطه با رکود بازار خودرو و برخی شاخص‌های مهم بازار مثل مسکن با مشکلات زیادی روبرو هست و مورد نقد رقبایش در این رابطه هم قرار دارد. اما به خاطر اوضاع متشنج منطقه و ارتباطات کشورهای امپریالیستی غربی با ایران که کماکان با کش و قوس جلو می‌رود، سرمایه‌گذارهای لازم برای خودروسازی هنوز انجام نگرفته است هر چند که هیئت‌های اقتصادی بسیاری بعد از توافق هسته‌ای با ایران به تهران سفر کردند.

هنوز مرحله برداشتن عمده تحریم‌ها به شکل عملی کامل نشده و جنگ‌های ارتجاعی در خاورمیانه در عدم ثبات منطقه و امنیت سرمایه‌گذاری طولانی مدت تر از طرف سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی، در این رابطه مطرح است. برخی از اقتصاددانان‌ها مثل موسی غنی‌نژاد، با اشاره به این که تقاضا برای خودروی با کیفیت و همخوان با استانداردهای جهانی بسیار زیاد است می‌گوید: «کیفیت پایین محصولات داخلی و به روز نشدن دانش و تکنولوژی در صنعت خودرو باعث عدم جذب این تقاضا در بازار خودرو داخلی شده است». این دسته اقتصاددانان لیبرال قادر نیستند که این مسائل را در رابطه با منافع طبقات مختلف و مناسبات سرمایه‌داری در ایران و ربطش به مناسبات جهانی سرمایه‌داری ببینند. رکود و بحران هم در کنار رونق و بهبود بخشی از مناسبات سرمایه‌داری است و اوضاع سیاسی و تغییرات در سازماندهی سرمایه‌داری در این رابطه تاثیر دارند. این اقتصاددان‌های مدافع سرمایه‌داری (اما منتقد زیاده‌روی‌های آن) در همین چارچوبه موجود خواهان تغییراتی هستند و نقد پایه‌ای به مناسبات سرمایه‌داری ندارند.

اما در رابطه با خرید خودرو: بخش وسیعی از کارگران و زحمتکشان ایران به خاطر شرایط زندگی‌شان و زیر خط فقر بودن حتی قادر به تامین نیازهای اولیه زندگی مانند غذا و مسکن و مخارج تحصیل فرزندان و بهداشت و... نیستند چه برسد به این که به فکر خرید خودرو باشند. بخش بزرگی از زحمتکشان جامعه با در آمد ناچیزی که دارند مجبورند دو یا سه شغل داشته باشند. تعداد زیادی از کسانی که مسافرکشی می‌کنند برای خرید یک پراید دست‌چندم، با سختی‌های فراوان و قرض از دیگران روبرو هستند.

قبل از تصمیم دولت برای دادن وام خرید خودرو، محمد رضا نعمت‌زاده وزیر صنعت، معدن و تجارت گفت: «رکود دارد به بحران تبدیل می‌شود» و از زیان دادن سرمایه‌ای معادل ۴۲۰۰ میلیارد تومان صحبت کرد و گفت که به دلیل بحران نقدینگی، صنعت مزبور در معرض توقف است.

طرح دولت در ارتباط با خرید خودرو این بود: ۲۵ میلیون تومان وام می‌دهند که دریافت‌کننده باید طی ۸ سال آن را پس بدهد. برای گرفتن این وام، دریافت‌کننده باید مبلغ ۴ میلیون تومان را به عنوان پیش‌پرداخت، بپردازد. البته پرداخت این وامها با سود ۱۶ درصد برای خودرو، به نفع بانک‌ها در نظر گرفته شده است و در واقع خود این نرخ سود یک نوع سرمایه‌گذاری از سپرده‌هایی است که مردم در بانک‌ها دارند. پس از اعلام این طرح و تبلیغات وسیع حول آن، صف طولی از متقاضیان ثبت نام برای خرید خودرو به وجود آمد. اما با تعیین شرایطی از جمله این که خریدار باید توانایی پرداخت قسط‌ها را داشته باشند و ضمانت‌هایی از این قبیل، باز هم تعداد وسیعی از زحمتکشان را خارج از محدوده دریافت این وام قرار داد. با وجود این

هیوا کمالی

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

ما با استیو جابز هم در یک قایق نیستیم



شان توضیح داد. مسئله نیم میلیون پناهنده ای که اخیراً به اروپا وارد شده اند یا پشت مرزهای نکبتی آن مانده اند، جدا از سرنوشت میلیاردها انسانی نیست که در فقر و بی خانمانی ناشی از عملکرد سیستم سرمایه داری در سراسر جهان به سر می برند و بسیاری از آنان قایقهای شکسته و امواج مرگبار دریا را امن تر از زمین محل سکونت شان میدانند. مسئله این نیست که یک یا چند نفر از صدها هزار پناهنده و مهاجر موج اخیر به استیو جابزهای ایده آل نظام سرمایه داری تبدیل میشوند یا نه. مسئله اصلی ماهیت و عملکرد و قوانین درونی خود این سیستم است که «دست پنهان بازار آزادش» سالانه ده ها هزار نفر را فقط در خروش دریاها به کام مرگ فرو می برد و چندین برابر آن را در گوشه و کنار جهان فقر و ناامنی و جنگ به نابودی می کشاند. مسئله دقیقاً این است که جهانی باید ساخت که در آن استیو جابز الگویی برای دفاع از بی سرپناهان و رانده شدگان نباشد!

حتی هنرمند مردمی و مترقی چون بنکسی هم نمی بیند که مالیات دهی و نبوغ و ابتکار عمل امثال جابز هم از تباهی این سیستم جدا نیست. سودآوری و «کار آفرینی» شرکتهایی مانند اپل جدا از شبکه بین المللی بهره کشی نظام جهانی سرمایه داری نیست. بدون وجود چنین استثماری آن هم با ابعاد جهانی، مدار سودآوری و تولید شرکتهایی چون اپل متحقق نشده و کامل نمیشود. پشت «نبوغ و خلاقیت» استیو جابزها، کار ساده و بدنی صدها هزار کارگر ساده و از جمله کودکان کار در چین خفته است. ابداعات و طراحی های کامپیوتری در دره سیلیکان در ایالات متحده، بدون فوق

مهاجر بر آن سوار هستند. ایده این کار برگرفته از نقاشی مشهور «کلک مدوسا» (The Raft of the Medusa) اثر ژوئو ژریکو است. این اثر روایتگر حادثه به گل نشستن ناو جنگی فرانسوی است که در ۱۸۱۶ برای مستعمره کردن سنگال به آفریقا رفته بود اما به گل می نشیند. افسران و تعدادی خدمه با قایق های نجات خود را از مهلکه بیرون می کشند اما ۱۵۰ سرباز را رها می کنند. ۱۵۰ نفر کلکی ساختند و بر آن نشستند اما فقط ۱۰ نفر نجات یافتند. بنکسی با دست مایه قرار دادن این تابلوی تاریخی، در واقع به مخاطبینش می گوید مردمان مرفه اروپا بر کشتی های مستحکم رفاه و امنیت سوارند و مهاجرینی که از بی امواج مدیریتانه به مرزهای این قاره میرسند، بخش کوچکی از نجات یافتگان جنگها و فلاکتهای مهیب هستند، با قایقهای شکننده و سرگردان بر دریاها.

اما مضمون دیوار نگاری «استیو جابز» او و بیانیه اخیرش یک کمبود جدی سیاسی و ایدئولوژیک دارد. او در بیانیه اش می گوید: «اپل یکی از سودآورترین کمپانی های جهان است. این کمپانی بیش از ۷ میلیارد دلار در سال مالیات می دهد و اگر امروز کمپانی اپل وجود دارد تنها به این دلیل است که آن ها به یک مرد جوان از شهر حمص سوریه اجازه کار دادند.» فراخوان بنکسی به مردم اروپا، تغییر دید منفی شان نسبت به مهاجرین است و اینکه زوایای مثبت این پدیده را هم ببینند و اگر مرزهای شان را بر مهاجرین ببندند، شاید استیو جابزهای بالقوه ای به اروپا نرسیده و شکوفا نشوند! اما مسئله مهاجرین را نمی توان با دید مثبت ادغام شدن عده ای از آنها در سیستم و استعدادهای نهفته و بالقوه

بنکسی (Banksy) دیوار نگار سیاسی اهل بریتانیا است که با سبک استنسیل (گرده برداری) زشتی های جامعه و جهان سرمایه داری را بر روی دیوار به نقد می کشد. او ناشناس اما مشهور و در میان جوانان معترض به وضع موجود محبوب است. بنکسی، تازه ترین آثارش را بر دیوارهای اردوگاه مهاجرین در شهر کاله فرانسه که به «جنگل» معروف شده است، به تصویر کشید. چهار گرافیتی مختلف با مضمون دفاع از مهاجرین. از میان این آثار، تصویری از استیو جابز بنیانگذار شرکت کامپیوتری اپل، جلب نظر بسیار کرده است. بنکسی با انتشار بیانیه ای در توضیح این اثر گفت: «ما اغلب معتقدیم که مهاجران از منابع کشوری که به آن مهاجرت کرده اند، استفاده می کنند. اما استیو جابز هم پسر یک مهاجر سوری بود.»

بنکسی از سال ۱۹۹۰ بدون فاش کردن نام واقعی و چهره اش، آثار گرافیتی زیادی را بر در و دیوار شهرهای مختلف خلق کرده است. آثاری با جهتگیری مترقی ضد سیستم، ضد جنگ، سرکوب، فقر و شکاف طبقاتی. حتا جوانان گرافیتی کار ایرانی، تحت تأثیر آثار و ایده های بنکسی هستند و این را در آثار اعتراضی و نقد طنزآلود برخی از آثار گرافیتی کاران شهرک اکباتان که خاستگاه هنر خیابانی در تهران است، می توان دید. بنکسی فیلم هم می سازد. حتی در سال ۲۰۱۰ برای کارگردانی فیلم «خروج از هدیه فروشی» نامزد جایزه اسکار شد اما در آن مراسم نیز حاضر نشد تا همچنان چهره و نام واقعی اش ناشناس بماند.

یکی از آثار چهارگانه اخیر او که بر دیوارهای شهر کاله کشیده شد، تصویر قایق در هم شکسته ای است که تعدادی

استثمار کارگران در زنجیره ی کارخانه های فاکسکان نمی تواند ثروتی انباشت کند که مالیاتش هفت میلیارد دلار در سال باشد. بدون بیگاری های حداقل ۱۲ ساعت در روز آن هم با حقوق زیر ۱۰ دلار، فرایند تولید و تولید محصولات اپل امکان پذیر نیست. در زندگی واقعی، از سیب گاز زده برند اپل خون صدها هزار برده کار در هند و چین و ویتنام و سنگاپور که سود شرکت اپل بر بیگاری آنان بنا شده است می چکد و نه نبوغ استیو جابز. شکاف میان «نابغه های» دره سیلیکان و کارگران تولید کننده ی ابزار الکترونیکی ظریف، یکی از تبارزات تضاد اساسی نظام سرمایه داری است: تضاد میان تولید اجتماعی که ابعاد جهانی یافته با کنترل و تصاحب خصوصی این تولید اجتماعی و ثروت های اجتماعاً تولید شده.

باید از حق مهاجرین به عبور از مرزها دفاع کرد و کار بنکسی در این زمینه عالی است. اما واقعیت را باید دید و آن را تغییر داد: این شکاف با ورود میلیون ها مهاجر به کشورهای «شمال» بسته نمی شود؛ کل نظام سرمایه داری باید جایش را به نظام کمونیستی بدهد و چنین تحولی نیازمند رادیکال ترین انقلاب تاریخ بشر است.

چرخه تبهکارانه یک طرف استیو جابزها و در طرف دیگر بردگان و کودکان کار و مهاجرین طعمه دریاها جز از طریق در هم شکستن موتور محرکه اصلی نظام سرمایه داری امکان پذیر نیست. حق با بنکسی است، چنانکه در گرافیتی قایقش می گوید سیستم حاکم بر جهان به گونه ای عمل می کند که همه مردم بر کشتی های امن و مستحکم سوار نیستند. بلکه اکثریت مطلق مردم جهان بر قایقهای شکننده سرگردانند اما استیو جابز حتی اگر پسر یک مهاجر سوری به نام عبدالفتاح جان جندلی هم باشد، با تبدیل شدن به بنیان گذار یکی از بزرگترین شرکتهای سرمایه داری جهان، در قایق زحمتکشان و بی خانمانها و رانده شدگان سوار نیست. نه! پرتره جابز با روح حاکم بر گرافیتی های بنکسی و هدف هنر او، بسیار بیگانه است. ■

بهرام رفیع

آتش مخالف بی چون و چرای دنیای وارونه سرمایه داری است با همه رنج و جنون و زشتی هایش، از اشغالگری امپریالیستی و جنگهای ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی، از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان. این نشریه وقایع و تحولات مهم بین المللی، موقعیت جنبشها و انقلابات مردمی، جنگها و مداخلات امپریالیستی، علل و نتایج بحرانها را بررسی میکند.

گزارشی از افغانستان



به بار آورد. تشکیل و گسترش و تقویت بنیادگرایان القاعده، طالبان و داعش نتیجه این رویاروی بود. مردم افغانستان و منطقه، قربانی این جنگ خانمان سوز شدند.

.....

ایده های شوم بنیادگرایی اسلامی از چهار دهه در افغانستان گسترده شده که گمان می رفت تا مدتها باقی ماند؛ ولی تظاهرات این جوانان غیور نشان داد که افکار ضد بنیادگرایی در افغانستان در حال پا گرفتن است. اگر این حرکت و شور زنان در راه انقلاب رها شود به یقین دو نیروی پوسیده (امپریالیسم و بنیادگرایی دینی) را به زانو در خواهد آورد. کمونیست های انقلابی افغانستان باید بجنبند و از چنین غسل ها استفاده نموده و انقلاب اجتماعی را تدارک بینند. در غیر آن این حرکات در راهها و مسیرهایی که دو نیروی پوسیده امپریالیسم و بنیادگرایی برای آنها تدارک دیده اند، خواهد رفت. ■

نعیم بشارت

نظامی در طبیعت، به آتش کشیدن جنگل ها، دفع مواد زاید در طبیعت، ساخت پادگان و مراکز نظامی، ساخت مجموعه های اداری و مسکونی، تصرف زمین های منابع طبیعی و حفاظت شده و فروش آن ها (زمین خواری)، برداشت چوب، و قتل جنگلبانان و محیط بانان، فرم های تخریب گفته شده، کمیت و کیفیت خود را دارا می باشند که با یکدیگر تفاوت دارد و هر کدام در جای خود بسیار مهم است....»

نموده و با رقیب جهانی اش وارد جنگ گرم، سرنوشت ساز گردد. کودتای هفت ثور (اردیبهشت ماه ۱۳۵۷) و تهاجم نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی در ۶ جدی (دیماه ۱۳۵۸) که متعاقب آن به وقوع پیوست، سبب گردید تا امریکا فعالیت هایش را در منطقه شدت بخشد. درین میان انقلاب ۱۳۵۷ ایران بوقوع پیوست و سکاتدار منطقه ای امریکا را از دور خارج کرد. با تسلط بنیادگرایان شیعه بر ایران، دست آوردهای انقلاب توده های ملیونی ایران سقط گردید و جهل و بربریت بر این کشور حاکم گردید.

سرانجام بعد از ده سال جنگ و خونریزی سوسیال امپریالیزم شوروی شکست خورده افغانستان را ترک نمود و قدرت سیاسی به بنیادگرایان اسلامی، سپرده شد. این نیروهای پوسیده و عقبگرا در ادامه جهاد بر سر مردم میخ کوبیده و رقص مرده را به نمایش گذاشتند. قوانین زن ستیز اسلامی را بر مردمان کشور حاکم کردند. جنگ ابرقدرت ها در افغانستان نتایج شومی را برای بشریت

این راهپیمایی از گردانندگان قبلی؛ یعنی سران رژیم، خبری نبود. حضور زنان در آن گسترده بود و شعار های «مرگ بر ارگ»، و «استعفاء، استعفاء» بر شور و هلهله آتشین تظاهرکنندگان، می افزود.

این اولین بار نبود که زنان تابو شکن شدند. حضور فعال زنان با مراسم خاک سپاری «فرخنده» که چند ماه پیش توسط دار و دسته بنیادگرا فجیعانه بقتل رسید حرکت دلیرانه زنان افغانستان رابه نمایش گذاشت. این حرکت که به منزله دومین حرکت جوشنده ی زنان و مردان جوان افغانستان علیه نظام زن ستیز اسلامی برپا گردید، لرزه بر اندام زمامداران افکند. این اولین بار بود که سران احزاب شیعه اجازه حضور در پیشاپیش راهپیمایی و مراسم خاکسپاری، نیافتند.

با رشد و نفوذ سوسیال امپریالیزم شوروی در نیمه دوم قرن بیستم در افغانستان سی آی ای وارد معرکه شده و بنیادگرایی اسلامی نوع سلفی را تقویت کرد تا جنگ سرد را وارد مرحله ی نوین

(این گزارش برای شماره ی قبل نشریه ی آتش فرستاده شده بود که متأسفانه دیر به دست ما رسید. در اینجا گزیده ای از این گزارش را انتشار می دهیم)

روز ۱۷ عقرب مقامات محلی اعلام کردند که افراد وابسته به داعش هفت گروهان به شمول دو زن، یک دختر ۹ ساله و ۴ مرد را سر بریده اند. مرگ آنان با اعتراض گسترده و تظاهرات بی سابقه در کابل همراه شد. اجساد این هفت نفر با حضور گسترده مردم محل از ولسوالی جاغوری به زادگاه آنها در روستای دهمرده منتقل شده است.

جمعیت تظاهرکننده با تحصن در مقابل کاخ ریاست جمهوری افغانستان، قطعنامه ای در پنج ماده خواندند و خواستار اجرای عملیات نظامی برای دستگیری و مجازات عاملان گروهان گیری و سر بریدن هفت نفر از گروهان ها شدند. در افغانستان هر چند گاهی تظاهرات علیه خواسته های گروهی و شخصی براه می افتد، اما این بار تظاهرات رنگ و بوی دیگری داشت. در

از جزوه «نقش نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در تخریب محیط زیست ایران». نوشته مهرداد مهرپور محمدی.

متن کامل را در سایت زیر مشاهده نمائید.

Planetresistance.blogspot.de

چشمه ها، رودخانه ها، مرداب ها، جنگل ها، مراتع و ... آشنا شوند که- به همت دست اندرکاران جمهوری اسلامی- از دست رفته است و وجود خارجی ندارد. در میان نابودگران محیط زیست ایران، نیروهای مسلح حکومت جمهوری اسلامی نقش برجسته و

«در دوران حکومت رژیم جمهوری اسلامی بر ایران، تخریب فراوانی در طبیعت و محیط زیست کشور صورت گرفته است به نحوی که از برخی پدیده های طبیعی، فقط نامی باقی مانده است و نسل های آینده می باید با مراجعه به منابع در دسترس؛ با شرح و تصویر

سیاره ما نیازمند انقلاب است!



روز شنبه ۲۱ آذر (۱۲ دسامبر ۲۰۱۵ - سالی که گرم ترین سال ثبت شده‌ی کره‌ی زمین نام گرفته) کنفرانس تغییرات آب و هوایی در پاریس که با شرکت ۱۹۵ کشور، از جمله جمهوری اسلامی، برگزار شده بود با تصویب توافق نامه‌ای به پایان رسید. طبق این توافق نامه دمای متوسط جو زمین باید به ۲ درجه‌ی سانتیگراد محدود شود، پروژه‌هایی برای توقف انتشار گازهای گلخانه‌ای اجرا شود، بر نحوه قیمت گذاری سوخت‌های فسیلی نظارت بیشتری شود و استفاده از انرژی‌های پاک (خورشیدی و بادی) افزایش یابد.

در برابر این کنفرانس طیف گسترده‌ای از فعالین حفظ محیط زیست و جنبش‌های ضد سرمایه‌داری و کمونیست‌های انقلابی برنامه‌های گوناگونی تدارک دیدند و برای افشای سیاست و عملکرد نظام سرمایه‌داری در نابودی محیط زیست، مبارزه به راه انداختند (۱). سران قدرت‌های امپریالیستی همراه با نمایندگان دولت‌های بزرگ و کوچک نظام سرمایه‌داری جهانی که نظام‌شان مسبب وضعیت فاجعه‌بار کنونی و مرگ تدریجی کره‌ی زمین با تمام انواع آن است، این توافق را نقطه عطف تاریخی و پیروزی برای زمین و نسل‌های آتی خواندند. اما آنان حتی اگر بخواهند قادر نیستند که این معضل را به طور واقعی و ماندگار حل کنند و نخواهند کرد. چرا؟ زیرا این خود نظام سرمایه‌داری، نظام اقتصادی تولید و مبادله‌ی کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی است که مسبب نابودی منابع حیات، بی‌ثباتی دمای زمین و تاثیرات منفی آن بر زندگی و خطر بزرگی برای ثبات نظام‌های زیست بومی کره زمین است. به قول کارل مارکس: «نگاه به طبیعت که تحت رژیم مالکیت خصوصی و پول‌بالیده است، حکم تحقیر واقعی طبیعت و به تباهی کشاندن عملی آن را دارد.» (۲). حفظ محیط زیست و نیازهای اجتماعی هرگز دغدغه

ی سرمایه‌داری نیست چرا که طبیعت برای سرمایه‌داری صرفاً ابزار بهره‌کشی و سوخت برای نوع خاصی از رشد و توسعه‌ی اقتصادی است. کارکرد درونی و منطق سرمایه‌داری، سرمایه‌داران را وادار می‌کند تا برای دست یافتن به سود بیشتر، با یکدیگر دیوانه‌وار رقابت کنند؛ رقابتی که ریشه در تولید کالایی دارد. صنایع عمده‌ی جهان که محرک صنایع دیگر هستند و برای پیشی گرفتن از رقبا می‌جنگند، وابسته به سوخت‌های فسیلی هستند. شش عدد از ده کمپانی بزرگ در ایالات متحده آمریکا؛ و هشت عدد از ده کمپانی بزرگ در کل جهان، کمپانی‌های نفتی و اتومبیل هستند و نفت در مرکز رقابت‌های درون دولت‌های سرمایه‌داری - امپریالیستی قرار دارد. برای حفظ و گسترش قدرت و برتری، نفت و کنترل منابع نفتی اساسی است. دولت‌های سرمایه‌داری با یکدیگر بر سر کنترل مناطقی که میتوان در آن منابع جدید سوخت فسیلی یافت رقابت می‌کنند: در قطب شمال، در آتلانتیک جنوبی و نقاط دیگر. ارتش آمریکا به تنهایی بزرگترین مصرف‌کننده‌ی نفت در جهان است. سوخت‌های فسیلی، هزینه‌های تولید را نیز پایین نگاه می‌دارند. فرسایش و تخریب محیط زیست، از بین رفتن منابع و نظام‌های زیست بومی کره زمین در محاسبات سرمایه‌داران جایی ندارد. این هزینه‌ها و لطمات تبدیل به باری بر دوش جامعه و جهان می‌شوند. بشر و کره زمین، انواع موجودات و گیاهان با زیستگاه طبیعی‌شان، دریاچه‌ها، جنگل‌ها و ... همه دارند تاوان این را می‌دهند که اقلیت طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم، سرنوشت جهان را در دست گرفته‌اند. این وضع باید تغییر کند و با رویکردی ریشه‌ای یعنی انقلاب سوسیالیستی با هدف رسیدن به جهان کمونیسم، می‌تواند تغییر کند.

در سوسیالیسم قوانین تولید کالایی (یعنی حاکمیت سود در فرماندهی و

رقابت مرگبار میان سرمایه‌داران) بر تولید و چگونگی تولید و فرآورده‌هایی که باید تولید شوند، حاکم نیست. در سوسیالیسم به دلیل آن که سرمایه‌داری به عنوان یک نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و ایدئولوژیک سرنگون می‌شود، امکان سازماندهی و برنامه‌ریزی تولید به صورت منطقی و در خدمت منافع توده‌های مردم، فراهم می‌شود. علم و فعالیت‌های علمی در خدمت سود آوری قرار نمی‌گیرد بلکه در خدمت جامعه و حفظ محیط زیست برای نسل‌های آتی، قرار می‌گیرد.

در سال‌های نخستین انقلاب سوسیالیستی شوروی به رهبری لنین یک جریان زیست‌محیطی شکوفا شد و گام‌هایی هرچند محدود از طرف دولت شوروی سوسیالیستی در جهت حفاظت از محیط زیست برداشته شد. هرچند این گام‌هایی اولیه بودند اما در آن دوره هیچ دولت و رهبری در جهان سرمایه‌داری نبود که دغدغه‌ی محیط زیست و پاک‌ی و سلامت آن را داشته باشد. کشور چین امروز بزرگترین منتشر دهنده‌ی دی‌اکسیدکربن است. اما این کشور زمانی به لشکر تخریب‌گران محیط زیست پیوست که نظام سوسیالیستی (در سال ۱۹۷۶ میلادی و پس از مرگ مائوتسه دون) در این کشور واژگون و سرمایه‌داری احیا شد. در انقلاب سوسیالیستی چین تحت رهبری حزب کمونیست چین و مائوتسه دون، آگاهی انسان‌ها برای تغییر جامعه را بسیج کردند. بخشی از این تغییر، اتخاذ اقداماتی برای مقابله با نابودی محیط زیست و برنامه‌ریزی برای آینده بود و در این راه پیشرفت‌های عظیمی کردند. یکی از اقدامات در این زمینه، گسترش جنگل‌ها در مناطق روستایی برای مقابله با فرسایش خاک بود؛ در پروژه‌های بزرگ حفاظت آب سرمایه‌گذاری می‌شد؛ استفاده از کودهای باکتریال بومی و حشره‌کش‌های میکروبی بومی در زراعت تشویق می‌شد. بازایافت زباله‌های صنعتی یکی از

خصوصیات مهم اقتصاد سوسیالیستی چین بود. یکی از مهم‌ترین راهگشایی‌ها در زمینه مدیریت اقتصادی، محیط زیستی، تدوین «برنامه‌ریزی منطقه‌ای» بود. جامعه علاوه بر نقشه‌های صنعتی، برنامه‌ریزی همه‌جانبه در سطح محلی و منطقه‌ای را پیش می‌برد. در این برنامه‌ریزی، موقعیت‌های و تاثیرات اجتماعی رشد اقتصادی مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. طی انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چین، رشد تولیدات صنعتی سالانه حدود ده درصد بود و چین سوسیالیستی تنها کشوری بود که در آن فرایند صنعتی شدن با گسترش عظیم و خارج از کنترل شهرها همراه نبود. با این وصف، به علت توسعه‌ی صنعتی سریع که برای بهبود شرایط زندگی توده‌های مردم ضروری بود، اقدامات مربوط به مقابله با نابودی محیط زیست کافی نبود. اما از این تجارب می‌توان درس‌های مثبتی آموخت و با جمع‌بندی از کمبودها و با استفاده از پیشرفت‌های علمی که از آن زمان تا کنون به وقوع پیوسته است، در آینده هنگامی که انقلاب‌های سوسیالیستی نوین به ثمر برسند، در این زمینه می‌توانیم و باید کیفیتاً بهتر از گذشته عمل کنیم.

کره زمین در نتیجه‌ی کارکرد نظام سرمایه‌داری امپریالیستی در حال خونریزی است و تنها راه نجات آن انقلاب است. نظام سرمایه‌داری حتی در زمینه‌ی محیط زیست غیرقابل اصلاح است و قوای محرکه‌ی درونی‌اش ماهیتاً در تضاد با منافع حفظ محیط زیست حرکت کرده و خواهد کرد. انقلاب به معنای راهی کاملاً متفاوت برای توسعه‌ی ای که بر اساس منافع امپریالیست‌ها نباشد. انقلابی که توسط ستم‌دیدگان و پرولتاریا پیش برده شود، بر منافع کل نوع بشر استوار باشد و کلیت واقعیت جهان طبیعی را در نظر گرفته و بر این اساس عمل کند. چنین انقلابی بعد از

سیاره ما نیازمند...

کسب قدرت سیاسی می‌تواند هر کاری لازم است برای پایان دادن به چرخه‌ی تولیدات آلاینده‌ی جهان که مبتنی بر کار ارزان است انجام دهد. اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر برنامه ریزی و کنترل توسعه (یعنی، چه چیزی تولید می‌شود و چگونه) خواهد بود و این تنها راه حفاظت و نگه‌داری از انواع نظام‌های زیست بومی و ممانعت از تبدیل بحران محیط زیست کنونی به فروپاشی آن است. انقلاب نه فقط دانش و علم بلکه کنش آگاهانه‌ی خود توده‌های مردم را در سراسر جهان بسیج خواهد کرد تا تغییرات گسترده‌ای را عملی کند. انقلاب سوسیالیستی ساختار تولید صنعتی و کشاورزی و همچنین حمل و نقل را عوض می‌کند و منابع انرژی نو را جایگزین سوخت‌های فسیلی می‌کند. انرژی‌های بادی و خورشیدی و غیره

در غیاب حاکمیت منطق سرمایه داری می‌توانند کامل تر شوند. نیازهای غذایی مردم را می‌توان بر پایه‌ی استفاده از برنامه ریزی درازمدت استفاده از زمین، تنوع گیاهی و حفظ زیست بوم‌ها، تکامل و توسعه‌ی ابتکارهای سبز، فن آوری‌ها و دانشی که در گذشته در اختیار انقلاب‌های سوسیالیستی پیشین نبود و کشف راه‌های جدید تامین کرد. انقلاب‌های سوسیالیستی با داشتن افق کمونیستی، توده‌های مردم را در کار برای توسعه و تکامل سلامت کره زمین برای نسل‌های آینده هدایت خواهند کرد. این انقلاب‌ها فرهنگ جدیدی تولید خواهند کرد که مبتنی بر ارزش‌های مصرف‌گرایی نیست. این انقلاب‌ها، توده‌های مردم را با این افق هدایت خواهند کرد که جهان ما واحد است، کره زمین واحد است و نوع بشر نیز یک بدن واحد است که در ساختن آینده‌ی اجتماعی بنیادا متفاوت

و در فائق آمدن بر شکاف میان کشورهای ستم‌گر و تحت سلطه اشتراک منافع دارند. جهان دیگری کاملا امکان پذیر است. اما برای ممکن شدن نیازمند انقلاب است.

هرچقدر به سیاره‌ی آب و زیبای مان نگاه می‌کنیم، از جنگل‌های آمازون که اکسیژن دهنده‌ی بخش بزرگی از سیاره ما هستند، تا ماهی‌ها، انواع گونه‌های جنوبگان، از جنگل‌های مانگرو (جنگل‌های حرا) تا مزارع گندم و برنج و نیشکر در سراسر جهان، از پنگوئن‌های زیبای قطب شمال تا خرس‌های سفید قطب جنوب و... یک چیز را به عیان می‌بینیم. این سیاره به حدی ظرفیت دارد که می‌تواند به چندین برابر جمعیت کنونی اش هوای پاک، آب سالم، خوراک، به مردم برساند. بدون این که ماهی‌ها را دربدر کند، کرگدن‌ها را شکار کند، جنگل‌ها را نابود کند، پرندگان را منقرض کند،

رودها را خشک کند، مزارع کشاورزی را تبدیل به برج کند و... اما به یک شرط: برچیدن سلطه‌ی سرمایه داری از حیات کره زمین و مردم جهان و گشودن راه برای ایجاد نظامی که شالوده اش تعاون داوطلبانه و آگاهانه‌ی بشر برای تولید و بازتولید بقای شان است. فقط چنین نظامی که کمونیسم نام دارد می‌تواند خرابی‌های محیط زیست را ترمیم کند و آن را غنی تر از پیش به دست نسل‌های آینده بسپارد.

پس پیش از اینکه دیر شود دست به کار شویم. ■
(۱) نگاه کنید به سایت «ایستادگی برای زمین»
Planetresistance.blogspot.de
(۲) مارکس «درباره‌ی مسئله یهود»
سال ۱۸۴۳

آتش

نگاهی به روز ۱۶ آذر...

از دانشجویان، نوعی کارزار اعتراضی و مستقل از برنامه‌های رسمی و حکومتی، علیه مشکلات صنفی و دانشجویی را در محوطه‌ی دانشگاه برپا کردند و عده‌ای از دانشجویان نیز به آنها ملحق شدند. این اقدام از منظر خودشان حرکتی سیاسی نبود اما برخی از مطالبات آنها مثل اعتراض به پولی شدن دانشگاه‌ها در جهت حمایت از مردم زحمتکش بود. یا اعتراض به تبعیض میان دانشجویان دختر و پسر، اقدامی در راستای جنبش زنان بود. شعاری که نظام سرمایه داری را علت فقر و بیکاری می‌دانست و اعتراض به بیکاری فارغ‌التحصیلان، انعکاس معضلات واقعی جامعه و اکثریت مردم بود. اما از یک حرکت دانشجویی و از چپ‌های درون این حرکت، توقع بسیار بالاتر از این است. اگر چپ‌ها به هر دلیلی نخواهند یا نتوانند انگشت اتهام را متوجه نظام و قدرت سیاسی حاکم بکنند، اگر علیه دولت دینی و تشدید دین‌گرایی در جامعه و دانشگاه دست به اعتراض و مبارزه نزنند، اگر مبارزه‌ای پیگیر علیه تبعیض جنسیتی در دانشگاه‌ها به راه نیندازند، اگر علیه جنایت‌هایی که دولت نسبت به توده‌های فقیر مرتکب می‌شود و روزمره از آنان قربانی می‌گیرد دست به اعتصاب و شورش نزنند، اگر علیه سیاست‌های جنگی جمهوری

اسلامی در منطقه اعتراض نکنند، اگر به سازماندهی دانشجویان برای مبارزه علیه همه‌گونه بی‌عدالتی‌ها دست نزنند و... آن‌گاه صحبت از جنبش دانشجویی چپ و رادیکال حرف بی‌معنایی خواهد بود. تجربه نشان داده که در اغلب موارد بی‌نتیجه ماندن مطالبات صرفا صنفی، دانشجویان درگیر رامابوس کرده و همین دانشجویان تشنه‌ی آگاهی و سرشار از فریاد حق‌طلبی را به مخاطبین برنامه‌های تبلیغاتی طیف‌های گوناگون نظام تبدیل می‌کند.
اغلب می‌دانیم ۱۶ آذر به مناسبت مبارزه‌ی دانشجویان علیه دولت کودتای محمد رضا شاه در سال ۱۳۳۲ و در اعتراض به سفر نیکسون به عنوان نماینده‌ی امپریالیسم آمریکا به ایران، یک ۱۶ آذر ماندگار شد. اما ۱۶ آذر امسال از این محتوا تهی بود. در تریبون‌های رسمی به توجیه امپریالیسم و تمجید از مناسبات با آن و تبلیغات انتخاباتی جناح‌های مختلف حکومتی پرداختند. در دانشگاه‌هایی دانشجویان به نشانه‌ی اختناق با بستن نوار بنفش به مراسم سخنرانی روحانی رفتند. اما استفاده از ابزار دشمن (رنگ بنفش رنگ کارزار انتخاباتی روحانی بود) حتا به عنوان تاکتیک، معنایی ندارد به جز ایجاد فصل اشتراک با مرتجعینی که عوامل اجرایی اختناق و سرکوب مردم

و دانشجویان اند.
فعالین چپ دانشگاه در سال ۸۵ شعار قطب سوم را در مقابل دو قطب ارتجاع حاکم و امپریالیسم قرار دادند. در روز دانشجوی امسال نبود یک قطب کمونیستی در صفوف دانشجویان بسیار پر رنگ بود. قطبی که می‌تواند و باید تریبون و سخنگوی توده‌های ستم‌دیده و منافع آنان باشد و خط تمایز خود را روشن صریح با دولت حاکم و امپریالیست‌ها بیان کند، دست به افشاکاری‌های عمیق از ریشه‌ی ستم‌هایی که بر دانشجو و کل مردم می‌رود بزند و به این طریق آگاهی دانشجویان را در جهت انقلاب و رهایی، ارتقا دهد.
تمام مشکلات مردم از فقر، پدرسالاری، ستم ملی، بیکاری جوانان، جهل و خرافه، فحشا و اعتیاد و... ناشی از وجود این حکومت ارتجاعی وابسته به امپریالیسم جهانی است. در مقابل این ماشین کشتار و جنایت، راه چاره فقط یک چیز است: علم کمونیسم و انقلاب را در دانشگاه ببریم و در میان دانشجویان آلترناتیو انقلابی را اشاعه دهیم. تغییر فضای دانشگاه و بیداری دوباره یک جنبش دانشجویی رادیکال در گرو انجام این کار، علیرغم همه دشواری‌ها و موانع است. زمینه مساعد برای پشت سر گذاشتن موانع و انجام این مهم را

وجود تضادهایی فراهم می‌کند که دائما دختران و پسران دانشجو را رو در روی این نظام سرکوبگر و واپسگرا قرار می‌دهد. مشکلات کار، مسکن، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و هنری، تامین هزینه تحصیل کمرشکن، زن‌ستیزی، ستم ملی، دین‌گرایی و ... همگی می‌توانند زمینه ساز اعتراض در دانشگاه شود. این‌ها حلقه‌هایی است که می‌تواند آگاهی و تشکل و برنامه‌ی انقلابی کمونیست‌ها را به پیشروترین بخش دانشجویان متصل کند و از این طریق جنبش دانشجویی را در مسیری نوین و تکامل‌یافته، متشکل کند. این تلاش‌ها بخشی از مبارزه برای ساختن آینده‌ای دیگر است؛ جامعه‌ای که شایسته‌ی زیستن است. ما باید خواهان سرنگونی رژیم و نظام جمهوری اسلامی باشیم. رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم دینی و پدرسالار است که از یک نظام طبقاتی حفاظت می‌کند.
بدون درهم شکستن و مغلوب کردن آن، همه چیز توهم است. جنبش دانشجویی آگاه در اتحاد با جنبش کارگری، جنبش زنان و دیگر اقشار تحت ستم می‌تواند و باید روز دانشجو را به جنبشی برای این انقلاب مبدل سازد. ■

نسیم ستوده

شمایی که خود را با آتش همدل و همسو می‌بینید به پخش آن به وسیع‌ترین شکل ممکن و با استفاده از راه‌ها و شیوه‌های مناسب کمک کنید. آن را به همه افراد معترض و ضد رژیم‌می که مورد اطمینان شما هستند معرفی کنید. مطالب هر شماره را با افراد مستعد و علاقمند در گروه‌های کوچک یا به شکل فردی به بحث بگذارید.